

بچه ام هرچه دهد نفس نکوست	نیت وقت ادبش چون کوجولوست
مردکه حرف مزین با بسجه	بچه گر زشت بگوید بقوچسه
دهندراکه نیسایستی بست	بازده ساله بودنادان است

بچه ام هرچه دهد نفس نکوست

نیت وقت ادبش چون کوجولوست

بچه را اینقدر آزار مکن	بهر حساب سراخوار مکن
نفس او باد بسوزم بسدم	دست بردار بود دیگر زسرم

بچه ام هرچه دهد نفس نکوست

نیت وقت ادبش چون کوجولوست

عسور آقا چه مرد خوبست	آدم خوش صفت مهربونست
بسرور هرچه بار نفس دهد	او ز عبادی بر نفس میفکند

بچه ام هرچه دهد نفس نکوست

نیت وقت ادبش چون کوجولوست

نکن از مدونه بامن صحبت	بچه را نیت بمکب حاجت
مطل من لایق و قابل چو من است	آری او زبک و عین من سخن است

بچه ام هرچه دهد نفس نکوست

نیت وقت ادبش چون کوجولوست

من نه آم که نوب تو خورم	بچه را برده بمکب سهم
نکم خانه خوابد زسواد	رو مزین بر سر ظلم فریاد

بچه ام هرچه دهد نفس نکوست

نیت وقت ادبش چون کوجولوست

"واله"